

سلام

به منظور طرح کتابچه های سوره های قرآن کریم تصمیم گرفتیم از قلم نویسندگانی که در مدرسه فعالیت دارند مدد بگیریم امید است که با یاری خداوند منان بتوانیم در این مسیر قدم های مناسبی برداریم.

بنای ما بر این است که توضیحاتی اجمالی در مورد سوره به نویسندگان محترم داده شود تا تصویر لازم از سوره در ذهن بسپارند و برای هر قسمتی از سوره که توانستند متن ادبی یا داستان کوتاه یا حتی بلند بنویسند. در ضمن یاد آور شویم که اگر به ذهنشان می رسد که نواقصی در توضیحات وجود دارد به صورت جوابیه ای بر متون زیربرایمان متن بنویسند تا تصاویر ما نیز کامل شود.

* لازم به ذکر است که هیچ محدودیتی در اندازه نوشته ها وجود ندارد چون واحد نوشته ها برای اندازه گیری متر است، در نتیجه متون می تواند از ۱ خط تا هر چند صفحه باشد. باتوجه به روندی که در کتابچه سوره فلق وجود داشته کتابچه در قطع کوچکتر از کاغذ A5 است و در ابتدا توضیحی اجمالی در مورد هر واژه و در ادامه متنی یا داستانی که فضای آن واژه ترسیم شود در ذیل آن واژه می آید که در توضیحات زیر نیز عنوان ها تقریباً به صورت سر تیترا آمده است.

* دوستان عزیز متون می تواند برای یک واژه مثل قل، اعدو، رب و... باشد یا برای بیان مفهوم دو واژه مثل قل اعدو، رب الناس، وسواس الخناس و... باشد و نیز می تواند برای تک آیات یا دو به دوی آیات یا اینکه مربوط به غرض کل سوره باشد. ملاحظه می فرمایید که چقدر آزادی برقرار است!

* دوستان به خاطر بسپارند که محوریت برای کتابچه سوره ناس بر دوری جستن از وسوسه ها و بر مدار عقل حرکت کردن است که خلاصه اش می شود: شنیده هایت را از فیلتر عقلت رد کن.

* مخاطب نوشته ها دانشجویان در نظر گرفته شدند اما دانشجویانی که ممکن است در مفاهیم قرآنی اطلاعات عمیقی نداشته باشند.

اجرتان با سوره مبارکه ناس که از صمیم قلب دوستش داریم و امید داریم که او هم مارا دوست داشته باشد.

با تشکر

بسم الله الرحمن الرحيم

قل

قل امریست از اوامر پروردگار که بیشتر از همه اوامر او در قرآن تکرار شده است. در موقعی بکار می رود که رسول اکرم (ص) مامور به بیان حقایقی است. این حقایق باید در اختیار دیگران قرار بگیرد و به نوعی دیگران پیامبر (ص) را اسوه خود قرار دهند. مقام اسوه بودن رسول (ص) در قل ها بیشتر از بقیه خود را نشان می دهد. پیامبر مامور به قل شده یعنی لازم است حقیقتی را که در قلب مبارکش نازل شده است را به نمایش گذارد. نشان بدهد، تبیین کند، راهکار ارائه دهد، با عمل کردن خود نیز بر روی آن صحنه گذارد. اگر اجرای آن حقیقت مطلوب است، پیامبر (ص) به انجام آن اولی است. پیامبر (ص) خود باید عامل باشد او انتقال دهنده صرف نیست. رسول است و رسول یعنی بیشتر از همه خود عمل می کند. در قل های قرآن می توان سیره رفتاری و محور های عملکرد پیامبر (ص) را در مواجهه با خود و دیگران به دست آورد. این نیست که قل یعنی بگو و نه اینکه پیامبر (ص) بدون دخل و تصرف می گوید بلکه یعنی راهکار اجرای رسالت خویش را در مقول قول جستجو می کند. در سوره مبارکه ناس پیامبر امر به قل شده که بگوید پناه می برم به رب... در قل گفته شد پیامبر (ص) باید بگوید، گفتن پیامبر (ص) همراه با ارائه راهکار و ارائه طریق است. زیرا قول گفتاری که تنها بگوید، در شان رهبری و هدایت جامعه بشری و تاریخی نیست. در سوره مبارکه انعام که بیشترین قل های قرآن در آنجا مجتمع است، نشان داده شد که قل در آنجا حالتی از احتجاج دارد، در اینجا چون مقابله با آسیب است، قول حالت احتجاج ندارد لازم است این گفتن همراه با تبیین خطرات و آسیب ها باشد این تبیین به معنای امثالی امر خداست. و جزء معنا قل به پیامبر (ص) و با تشخیص حضرت (ص) صورت می پذیرد. زیرا این ویژگی هر انسان عاقل است به ویژه اینکه عقل او پاک و غالب از همه جهات باشد. اگر انسانی خود عقل ناب و خالص باشد، هر کاری که انجام می دهد حق است و منطبق بر فرمان خدا (حتی در جزئیات) و پیامبر هم اگر ارائه راهکار بدهد به تحقیق بر مبنای وحی داده و کاری جز وحی انجام نمی دهد. اگر قل یا گفتن، در مقام تبیین و تفصیل اجمال مطلبی باشد به معنای یکی نبودن قل خدا و پیامبر نیست بلکه به معنای تفصیل آنست.

عوذ

در پناه بردن فرد باید آماده باشد، ۱. شری که باید از آن پناه ببرد را بشناسد ۲. قبل از آنکه به آن شر مبتلا شود در پناه قرار بگیرد ۳. برای هر شری به پناهگاه خاص خود پناهنده شود.

فعل مضارع اعوذ نیز نشان می دهد که فرد پیوسته در معرض آسیب قرار دارد و آسیب ها تمام شدنی نیست و پناهگاه نیز برای فهم پناهگاه، پناه و شیوه ها و مهارت های پناهنده شدن علم لازم است. در مواردی که انسان پناه میبرد، در صورتیکه شر واقعی باشد، پناهگاه و پناه نیز باید واقعی باشد.

قل اعوذ

اللهم انی اسئلك من کل خیر احاط به علمک واعوذ بک من کل شر احاط به علمک اللهم انی اسئلك عافیتک فی اموری کلها واعوذ بک من خزی الدنیا وعذاب الاخرة واعوذ بوجهک الکریم و عزتک التی لاترام وقدرتک التی لایمنع منها من شر الدنیا والاخرة و من شر الدنیا ومن شر الاوجاع کلها ومن کل دابة انت اخذ بناصيتها ان ربی علی صراط مستقیم و لاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم....(تعقیبات مشترکه)

موارد فوق مثالی برای پناه واقعی است. پناه واقعی در صورتی تحقق می یابد که فرد به سمت پناهگاه حرکت و خود را در پناه آن قرار دهد اگر چنین شود، حتما ابرازی از فرد صورت می پذیرد. اگر پناه پناه فکری و اعتقادی هم باشد بروزی از همان سنخ در فرد ایجاد می شود، بروز اعتقادی نیز، نوعی بروز است. هرچند ممکن است کسی در ظاهر آن را نبیند وقتی واژه قول ذکر میشود آن ابراز درونی یا بیرونی، ابراز دیگری از نوع ابراز بیرونی پیدا میکند. در این صورت ابرازی را که ممکن است کسی به ظاهر ندیده است، هویدا شود. آن ابرازی را نیز که ظاهر بوده قول فرد بیان می شود تا مخاطب و حتی خود فرد بداند که ابراز مشاهده شده به عنوان پناه برده است یعنی ممکن است کسی ابرازی را در بیرون ببیند ولی با وصف پناه بردن آن را نبیند که لازم است فرد که پناه میبرد آن را با وصف پناه بردن به دیگران متذکر شود.

رب:

این اسم از اسماء خداوند موقعی بکار میرود که معنای سرپرستی، همه کاره بودن عهده دار امورات کسی قرار گرفتن و... منظور باشد. بسته به اینکه این سرپرستی در چه مورد باشد، معنای متفاوتی به ذهن متبادر می شود که ظاهر آنها باهم سنخیتی ندارد ولی در حقیقت همه به همین معنا برمی گردد به عنوان مثال وقتی همه کاره بودن را در نظام اجتماعی در نظر بگیریم. والی که سرپرست امورات مردم به دست اوست، رب آنهاست به همین دلیل فرعون خود را ربکم الاعلی می داند. در وقتی که افراد سوار کشتی شده اند، ناخدای کشتی که همه کاره کشتی است رب آن است. در خانه که پدر و مادر به فرزندان ولایت دارند. آنها رب فرزندان شان می باشند. در هر موردی که امور به کسی واگذار می شود او همه کاره است معنایی از رب تحقق می یابد.

فرزند متولد می شود، هیچ کاری را نمی تواند انجام دهد، مادر او، سرپرست اوست. و خود نیز سرپرستش را می شناسد. در نگاه معنانشناسانه دیگر فرزند به فهم هستی می رسد و می داند نسبت به آن وابستگی دارد. همه کاره خود را وجود هستی می داند.

مفهوم رب از اولین مفاهیمی است که انسان متوجه می‌شود و وقتی به کار می‌رود که انسان وابستگی خود را نسبت به حق وهستی متوجه می‌شود این مفهوم بافهم هست و نیست مساوق است. هرکس بتواند مفهوم هستی را بفهمد و یا مفهومی از هستی بفهمد، فهمی از خداوند در او تجلی می‌یابد. خداوند صرفاً به تجلیات و افعالش شناخته می‌شود و هیچکس را به ذات او راه نیست و آنچه از هستی ما درک می‌کنیم و یا آن کودک درک می‌کند از افعال خداست.

فهم هستی که مساوی فهم حق است، در هر لحظه می‌تواند برای هرکس اتفاق بیفتد این اتفاق به صورت ناخودآگاه برای همه در هر لحظه اتفاق می‌افتد و خودآگاه تنها برای کسی که از عقل بهره مند است. با مشاهده هستی بلافاصله و به صورت بدیهی فقر مطلق و غنای هستی، ربوبیت او را در نظر فرد مجسم می‌سازد. خود را عبد و خاضع او دانسته و تمام وجود خود را وابسته به وجود آن می‌داند و بدین ترتیب ربوبیت او را در عمق جان خود می‌پذیرد.

ربوبیت خدا در صورتی به شکل آگاهانه برای فرد فهم می‌شود که فقر همه جانبه ذاتی را در خود فهم نماید و علت اینکه در اضطرارها این اتفاق می‌افتد بخاطر یادآوری همین موضوع است این حس باید همیشگی شود تا ربوبیت فهم شود.

پناه بردن به رب الناس

وقتی شما از شرور به خالق هستی پناه می‌برید، در مواجهه با آسیب‌هایی هستید، جنس این آسیب‌ها در ساختار انسان از سنخ جهل و نادانی است و با علم و دانش حقیقی و نورانیت جایی برای آسیب نمی‌ماند. آسیب‌هایی که در ناحیه معنویت انسان او را تهدید می‌کند از سنخ معناست و همه از جنس جهل است کما اینکه همه خیرها از سنخ و جنس نورند. بنابراین اگر انسان بخواهد از شرور ایمن شود در پناه علم این اتفاق می‌افتد. علم برای انسان در تعامل با دیگران بوجود می‌آید و البته باید در هر زمینه‌ای به آنکه بیشتر می‌داند رجوع نماید. رجوع به مردم برای فراهم آوردن علم به معنای پناه بردن به رب ناس است. این مسئله را به راحتی می‌توان با بروز بیماری فهمید. وقتی بیماری و درد شمارا فرا می‌گیرد باید برای خروج از آن به عالم رجوع کنید این پناه به رب الناس است. زیرا ساختار خلقت در نظام تعامل و درگیری و مواجهه با مردم طراحی شده و کسی نمی‌تواند به استقلال حوائج خود را برطرف نماید.

ملک:

این اسم در هنگامی بکار میرود که تسلط و مالکیت و حاکمیت و حکمرانی مد نظر باشد. این کلمه نیز طیف معنایی خاصی به خود می‌گیرد وقتی آن را در نظام جامعه نگاه کنی حاکم و مالک و حکمران را می‌بینیم که به آن پادشاه و نظایر آن می‌گوییم تفاوت این واژه با رب با اینکه می‌تواند برای یک موجود به کار رود از جهت سیطره و مالکیت است. در خانواده نیز به پدر و مادر نیز می‌توان به این اعتبار ملک گفت: (هر چند مصطلح نیست) یعنی کسانی که دارای دارند یا حکمی که می‌دهند لازم الاطاعت است.

فرزند نیز در هنگام بدنیا آمدن همان موقع که مالکیت را متوجه می‌شود این مفهوم را می‌فهمد. وقتی فرزند در هنگام شیر خوردن طعم شیر مادر را تشخیص می‌دهد می‌گوید این شیر مال مادر من نیست من شیر مادرم را می‌خواهم. مادر را ملک یا مالک خود فرض کرده و دانسته، یعنی دارای و نادارایی او تمایز قائل می‌شود.

این مفهوم با فهم دارایی ونداری، مساوق است.

بنا بر این در رب فهم هستی و نیستی موضوعیت داشت در این جا فهم چه چیزهایی هست ودر مقایسه چه چیزهایی نیست فهم مقایسه بین هستی و نیستی و دارایی ونداری.

مالکیت: فهم مالکیت ممکن است از امری اعتباری آغاز شود ولی می تواند نشانه ای برای فهم مالکیت حقیقی باشد. نظام عالم نظام اسماء است از اسم پی به مسمی می برند و تا کسی نتواند اسم را ببیند مسمی را نمی تواند مشاهده کند.

اله :

انسانها فطرتاً به دلیل فقر ذاتی در پی عبادتند. عبادت از ضرورت‌های اولیه هرانسانی است، اگر عبادت فرد به سمت خداوند یگانه سوق پیدا کند، بی نیازی را دریافت می کند و آلا هر لحظه بر شقاوت و بدروزی و بدحالی او افزوده می‌شود. بنابراین تنها وجود یگانه‌ای که همه باید سرسپرده او باشند و سرگشته و حیران اوشوند خداوند است. چه اگر فرد خود را نیازمند هم نداند نیازهای او را غیر از خدا برآورده نمی‌کند. اینکه او خود را نیازمند خدا می‌داند عبودیت او را صرفاً برای خدا می‌نماید، او را از شرک‌رهایی می‌بخشد. توسط خداوند از او تقدیر به عمل می‌آید و پاداش او بهشت خواهد بود واز همه مهمتر اینکه اتصال به بی نیاز را در بر خواهد داشت.

اگر فرد به توان و قدرت اله واحد توجه نماید و بداند که می‌تواند با اتصال به آن حقیقت از بهره‌های وجودی او بهره مند شود. کافی است که به او پناه برده والوهیت او را با تمام وجود بپذیرد.

اگر فرد به تبعات روی آوردن به سایرین که خود نیازمندان ودر فقر بسر می‌برند و دل بستن به آنها به عنوان سبب مستقل اندیشه نماید، پی ببرد نمی‌تواند نیازهای خود را از ذاتی ربوبی درخواست نکند.

این کلمه در جایی بکار می رود که افراد نیازمند به رجوع به بی‌نیازی باشند. فهم نیاز و فهم کسی که می‌تواند نیاز را برطرف کند و رجوع به او مواردی است که در مفهوم اله مد نظر است.

انسان‌ها بخاطر نیازی که به خود و کامیابی و لذت‌جویی خود احساس می‌کنند اله خود را هوا و خواهش‌هایشان قرار دهند و می‌توانند بنا به نیازی که از جانب فرد بیرونی احساس می‌کنند برطبق خواست او کاری را ترک یا انجام دهند و یا می‌توانند خود را نیازمند خدا بدانند و او را اله قرار دهند.

در هر صورت برای فهم این واژه فرد باید نیاز خود را تشخیص داده منبعی برای رفع آن تصور نموده و برای رفع نیاز خود به آن منبع رجوع کند.

در اینجا فهم نیازهای فرد باید و نباید ایجاد می‌کند که برای رسیدن به بایدها و نبایدها دست به کارهایی می‌زند و برای کسی که نیاز آنها را برطرف می‌کند قداست و نزاهت از نقص تصور می‌نمایند. در این حالت است که فرد در معبود خود متحیر به معنای سرگردان یا متحیر به معنای واله و عاشق می‌شود زیرا نیازمند است و باید نیاز او برطرف شود.

ربوبیت، ملوکیت، الوهیت

طفلی را در نظر بگیرید که تازه متولد شده است، طفلی در بیمارستان است، گرسنه است، گریه و بی‌تابی می‌کند اولین چیزی که به فکر همه می‌افتد اینست که مادر این طفل کیست نه برای آنکه به او آموزش دهد، یا او را تربیت کند بلکه بخاطر اینکه

او راسرپرست باشد. همه کاره او گردد. اگر بچه‌ای مادرش از دست برود ناگزیر باید برای او سرپرستی دست و پا کرد. بچه بدون سرپرست معنا ندارد نه به خاطر اینکه او را چیزی تعلیم کنند و یا به آدابی تربیت کنند بلکه فقط بخاطر اینکه او را سرپرستی کنند. مقام سرپرستی بسیار مهم‌تر از مقام تربیت است و البته مقام تربیت را در درون خود دارد.

این طفل تا موقعی که طفل است باید در تحت سرپرستی باشد. وبعد هم آری بعد هم باید سرپرست داشته باشد ولی ممکن است توان‌های آن طفل او را فریفته و فکر کند مستقل است. خود را در سرپرستی کسی نداند. خداوند انسان را درحالتی نیازمند آفریده انتم الفقرا و باید کسی عهده دار سرپرستی او شود به رحمت رحمانیه الهی سرپرست هم خلائق، خداوند است و رب همه او. ولی به رحمت رحیمیه ممکن است برخی همه کاره خود را خدا انتخاب نکنند و خود را تحت ولایت او قرار ندهند، آنها به این معنا نیست که اربابی انتخاب نکرده اند بلکه مجبورند به جای رب واحد، ارباب متفرقه انتخاب کنند. زیرا برای هر شأن و امری ربی برای آنهاست. در اینجا قرآن در سوره مبارکه زمر مثلی میزند. برده ای که ارباب بد اخلاق دارد با برده ای که یک ارباب، آنها ارباب مهربان دارد و در سوره یوسف آیه ارباب متفرقون آیه ای کوبنده برای کسانی است که سرپرستی آن بیگانه سرباز می زنند در سوره یس هم بحث الم اعهد الیکم یا بنی آدم آمده.

همه پیشرفت آن طفل مرهون اینست که او متعلق به چه کسی و چه خانواده ای است؟ چون بقیه ماجرا براساس آن رقم می خورد. تقدیر او اگر در خانواده پولداری باشد پولداری است و این خیلی مهم است. فهم رب و قرار گرفتن در مجرای ربوبیت یگانه واحد شروع تقدیرات الهی نیکوست.

با توجه به مثال گفته شده طفل در درجه اول احتیاج به سرپرست دارد، سرپرستی که تقدیرات او را در سیاست کند برای او مکان خواب، غذای مناسب، امنیت کافی، رشد و... فراهم آورد.

مرحله ربوبیت مرحله سرپرستی و سیاست و تدبیر در امور بنده است. و هم در این مرحله برای خود سرپرست اتخاذ میکنند یا رب واحد یا ارباب متفرق.

مرحله بعد که بعد جزیبی تری از مسائل زندگی برای فرد مطرح میشود، علاوه بر شأن سرپرستی، شأن مالکیت و حاکمیت نیز برای فرد موضوعیت می یابد، فرد باید بداند چه کسی بر او حاکم است آنکه سرپرست اوست یا شخص دیگر؟ در قلمرو چه حکمرانی و فرمانروایی است؟

آنکه رب خود را رب واحد گرفته، همان او را حکمران میداند ولی اگر فرد سرپرستی خود را به دیگران بسپارد حکمرانی را نیز به دیگران می سپارد. بسته به شرایط دارد.....

مرحله بعد از حکمرانی باز شئونات جزئی تر مطرح میشود و آن شأن برطرف کردن نیازها.

چه کسی نیازهای فرد را برطرف میکند همان حکمران یا همان سرپرست. باز آنکه رب و ملک اورب و ملک واحد است همان او نیازهایش را برطرف میکند ولی آنکه رب و ملک او متفاوت است برطرف کننده نیاز او نیز ممکن است متفاوت باشد.

سه مرحله ربوبیت و ملکیت و الوهیت برای موحد یک مرحله با سه مفهوم است همان که سرپرست است حکمران و برطرف کننده نیاز است ولی آنکه از توحید بیگانه است میتواند در هر سه مورد دچار اضطراب و تعدد و تکثر در هر سه مرحله باشد.

ما میتوانیم دقت نظر خود را در مورد سه مرحله بیشتر کنیم. مثال خود را از طفل به نگاه دقیق تری معطوف کرده حقیقت را به گونه دیگر ببینیم.

یکی بود یکی بود فقط همان یکی بود و دیگر هیچ کس و هیچ چیز نبود و خدا بود، خدا بود و خدا. و بقیه هر چه بودند خدا نما بودند. هستی خدا را با حق میشناختند. حق یا هستی در هر چه بود هست میشد و اگر نمی بود موجودی نبود. هر کس یا هر چیزی به اندازه حظ و بهره ای که از حق، از هست بهره داشت.

حق یا هست، جاری شد و تک تک موجودات را پدید آورد و اینگونه رحمت رحمانیه که مهربانی بی دریغ آن هست برخلاق بود شکل گرفت.

آنگونه که قوام هر موجودی به آن رحمت و آن حق بود.

هیچ موجودی از خود چیزی برای عرضه اندام نداشت مثل همان طفل در بیمارستان که باید کسی سرپرستی او را به عهده میگرفت والا.....

و هر موجودی را حق و رحمان سرپرستی اش را به عهده گرفت و اینگونه رب همه موجودات شد (ربّ العالمین) وقتی سرپرستی موجود را هستی آن بر عهده گرفت چون هست شد در موجودی چون انسان که هستی خود را شناخت و هستی اشیا را و بین اشیا و خود ارتباط برقرار کرد همین که من هستم را گفت و مال من برایش موضوعیت پیدا کرد نیازمند ملکی گردید. باید بین آنچه مال خود میداند ضابطه برقرار کند چه چیزی مال چه کسی است؟

وقتی انسان در معرض رشد قرار گرفت متناسب با رشد خود و با توجه به فهم مالکیتش، نیازهایش پررنگ شد دید باید برای برطرف کردن نیازهایش به مأمنی پناهنده شود. او باید می دانست همان حقّ رحمان که ربّ و ملک اوست باید اله اش باشد. حال که او بزرگ شد روز به روز نیازهایش برطرف شده ربّ و ملک واله که رحمان است بدون درخواست هم به او داده به فکر استقلال می افتد فکر میکند که توان خود اوست که همه چیز را چیزی میگرداند نمیداند اگر تنها هست پای خود را از زندگی اش بیرون بکشد دیگر نیست.

ناس:

همانگونه که انسان در کلام الهی از حیثیت مشخص و معلومی برخوردار است و در قرآن انسان را به عنوان موجودی مستعد برای کمال و متمایز از سایر موجودات نامبرده و زمینه های پیشرفت و تعالی را در آیاتش برای او عنوان نموده ناس نیز دارای حیثیتی مشخص و معلوم است و به جنبه اجتماعی انسان پرداخته، زمینه های پیشرفت و تقاضای جمعی او را به هویتی مشخص بیان می نماید.

واحد تشکیل دهنده ناس، خانواده است و بیت و زوجیت در آن عناصر اصلی و بوجود آورنده آن می باشد. صرف نظر از اینکه واژه انسان و بالتبع ناس به چه معنایی در عرف لغت است. در قرآن این دو واژه برای شروع تکامل و تحول نوع بشر آورده شده است و بستر تحول و پیشرفت را بیان می نماید.

آنچه در واژه ناس اهمیت دارد اینست که برای انسان در پیشگاه الهی با هویت جمعی، تمهیدات و دستورات و برنامه های ویژه ای در نظر گرفته شده است، عناصری از دین مستقیماً مربوط به این هویت است. بلکه بسیاری از مسائل دینی به نوعی به این هویت برمی گردد. لذا هرگاه سخن از دین و دین داری است این هویت از هویت فردی بشر (انسان) بیشتر مورد نظر قرار گرفته است. (سوره مبارکه روم آیات دین گویای این نکته است.)

خداوند ساختار وجودی خاصی برای ناس قرار داده که با ساختار وجودی انسان کاملاً در ارتباط است و اراده کرده است ناس به امت واحده مؤمنی سوق پیدا کنند که عدالت و قسط را در جمیع مسائل زندگی خود رعایت نموده از بغی و ظلم به دیگران خودداری کنند. قرآن حکیم هر ظلم به خودی را در بستر جامعه ظلم به ناس می داند و هر پیشرفتی را پیشرفت ناس برمی شمارد.

هویت جمعی یا فردی؟

انسان تمام فعالیت هایی که انجام می دهد در درون خود و با اتکا به داشته های فطری اش است ولی برای ابراز توانمندی ناچار به محیطی بیرونی است. محیط بیرونی او از پدیده ها و انسان ها و البته موجودات غیبی مانند ملائکه و جن تشکیل شده است. این ارتباطات بیرونی، منجر شده که هیچ یک از رفتارها و بروزات فرد منقطع از جامعه نباشد. بدین ترتیب احکام الهی هرچند توسط تک تک افراد انجام می شود ولی در بستر جامعه تشکیل جریانات متعدد می دهد.

اگر افراد جامعه به احکام الهی تن ندهند جریانی از باطل شکل می گیرد که آسیب های خود را بر اساس خواهش های نفسانی خودشان به دیگری منتقل می کنند. سیمت ها را اشغال می کنند، ظلم و جور را رواج می دهند. زمینه ای برای فساد دیگران فراهم می کنند و...و این به طور طبیعی بر مشکلات جامعه افزوده، مسیر هدایت را برای برخی به چالش می کشاند.

بالعکس این موضوع نیز صادق است یعنی می شود با تمکین تک تک افراد نسبت به اوامر الهی شرایط برای جامعه فراهم شود که هدایت عمومی برای افراد راحت تر و زمینه فساد کمتر گردد و این ضرورت حاکمیت سیاسی اجتماعی اسلام به عنوان مکتبی جامعه گراست. نمی شود جامعه را رها کرد تا هرچه پیش آید هرکه خواست هر کاری که شد و... زیرا امنیت و عدالت خدشه دار می کند.

اجتماع مانند ساختار فرد دارای ساختاری متقن است، همانگونه که فرد از حس تا علم و علم تا عمل مسیری را طی می کند تا بروزات خود را از ادراک تا عمل به ظهور برساند، جامعه نیز برای رسیدن به بروزات خود از انواع عدالت و امنیت لازم است از ادراک تا علم واز علم تا عمل متناسب با خود عناصر مربوط به خود را فعال نماید.

بنای جامعه بر روی جمع است و هر جمعی بنا به حاکمیت و محکومیت، غالبیت و مغلوبیت تاثیرات مربوط به خود را در بروزات آن جامعه ایفا می کند. پس بنابراین است که هر جامعه ای باید بروز خاصی داشته باشد و آن بروز مثبت باشد. در این حالت باید از تفکر و تعقل جمعی تا علم و دانش جمعی و ایمان و باور جمعی و در نهایت عمل جمعی بهره مند شود.

تفکر جمعی یک جامعه الزاماً تفکر همه افراد جامعه نیست ولی تفکر جمعی طیفی از جامعه است، که تفکر آن ها نقش آفرین است. بنابراین همانگونه که در فرد می تواند به تعقل راه یابد و از آن مسیر الهام را دریافت کند، در ساختار جامعه هم می تواند با تفکر طیفی غالب و تعقل آن از الهام اجتماعی بهره مند شد که آن بتواند مسیر هدایت جامعه را در گستره تکاملی قرار دهد. فهم این ماجرا در جوامع طاغوتی که از عدم تفکر و دوری از خرد هستند به راحتی میسر است و چون زمینه های لازم برای اثبات این ماجرا را ندیده ایم تصور اثباتی این قضیه برایمان سخت و البته برای برخی انکارناپذیر است.

شر

دنیا محل ابتلائات و امتحانات و سختی ها و شداید است، این طبیعت دنیاست "کبد" بودن آن امر انکار پذیر است و البته این سختی به معنای شر بودن نیست. بلکه چگونه برخورد کردن انسان با آن خیر یا شر را می سازد.

اگر انسان در موقع شداید از مدار انسانیت خارج نشد به شری مبتلا نشده و در خیر است. مومن یعنی کسی که در همه حال با تعقل خیرشناس است، همیشه در خیر است. نه اینکه مریض نمی شود، مفروض نمی گردد و... بلکه یعنی وقتی در مصیبتی افتاد ناسپاسی نمی کند، سعی می کند بهترین حالت را انتخاب کرده از امتحانوارد سربلند بیرون می آید اما وقتی گفته می شود پناه ببرید یعنی مواظب باشید که در هر لحظه آسیبی به شما وارد نشود. انتخاب نادرست شما در هر لحظه برای هر کار آسیب جدی ای است که به شما وارد می شود و پناه بردن واقعی در خیر گزینی در هر لحظه برای هر کار است. ممکن است به ناگاه شما را با امری مواجه کنند که ناشایستی از شما سر بزند اینکه انسان در هر لحظه می تواند بدترین خلق باشد آسیب است و اینکه باید بدترین نباشد پناه بردن و انتخاب بهترین پناهگاه توجه دائم به این مسئله استعاده نام دارد.

مراتب خیر گزینی در انسان متناسب با مراحل رشدش متفاوت است. و در هر حال این گزینش در طاقت انسان است و اگر انسان بر مدار خواهش های نفسانی نباشد فطرتا انتخاب بهترین صورت می گیرد. راه کلی اینست که پس از مواجهه با مسئله ای ابتدا فرد فروض مختلف انجام را شناسایی نموده از حذف بدترین به بهترین برسد، از طریق توجه به محدودیت ها می توان گزینه بهتر را سریعتر انتخاب کرد، در اینصورت فرد تفصیلا دقت می کند و آن کاری را که نباید بکند را متوجه می شود و آنگاه می فهمد که آنچه باید بکند چیست. این راه برای افراد در شروع مسیر راه خوب و مطمئن است ولی به تدریج با گسترش نیازها لازم است با توجه به گزاره ها عقلی خوب را از خوب تر تمییز دهد.

به هر جهت انسان در هر حالی می تواند خیر گزین باشد، گاهی خیر گزینی به تشخیص مستقیم خیر است که در اینصورت گزاره های عقلی و اولویت های آن مهم است و تعیین کننده و البته این کار برای انسان ها سطح بالا مطرح است. ولی برای شروع کافی است که از نیایدها آغاز کرد و این اگر خواهش درونی و توجیه نباشد ساده است و الا... آیا شر را بعد از ابتلا متوجه می شویم؟

شر در مقابل خیر به معنای آن گزینه ای است که در مواجهه با انتخاب ها نباید انتخاب شود. بنابراین شر در حین اختیار و انتخاب و مقارن با آن است. این در صورتی است که شر را مقارن با آن است. این در صورتی است که شر را به معنای فوق بگیریم ولی اگر شر به معنای ابتلا و حوادث نا مطلوب باشد در این حالت گاهی از ابتلا ها و حوادث را می توان پیش بینی کرد و از آن جلوگیری نمود. البته بسیاری از آنها را نه.

در این حالت هم چه حوادث قابل پیش بینی باشد یا نه. وقتی فرد درون آن قرار می گیرد باید اعتدال خود را حفظ کند، در مسیر تقوا حرکت کند، از ناهنجاریها بپرهیزد، خرد خود را حاکم نماید، از آسیب های دیگری که به واسطه آن حادثه ممکن است رخ دهد به پناهگاه مربوط به آن پناهنده شود.

پس در این حالت نیز حرف از اختیار و انتخاب و راه درست و کار شایسته است و معنا پناه از شر به همان معنای اول برمی گردد. یعنی در هر لحظه و در هر تصمیم و در هر حادثه و رخداد پیش بینی شده یا نشده باید بهترین را انتخاب کنی تا از

شر پناه برده باشی که در این صورت تو همیشه در پناهی و حوادث یکی پس از دیگری می آیند و تو در پناه و حصنی، ایمان و تقوای خود را از گزند آسیب ها می رهانی.

این تفصیل گزینه بهتر انتخاب کردن ربطی به حوادث ندارد چه اینکه در هر اتفاقی و برای هر فکری باید بهترین انتخاب شود.

بنابراین باید در هر لحظه هوشیار بود و متوجه. نه مضطر به معنای در استرس و پریشانی. زیرا انسان امیدوار متوجه است که می تواند خوب فکر کند و بهترین گرفته را انتخاب کند.

آنچه در این انتخاب مهم است عقل گرایی در هر کار و در هر لحظه است که در پناه آن می توان پناهگاه را شناخت و این با استرس همخوانی تناسب ندارد.

وسواس خناس:

برای شناخت وسوسه باید ساختار وجودی انسان و ساختار الهام و وسوسه شناخته شود (مقاله حضرت علامه در تفکر) هرگاه تفکر انسان راه درستی را طی کند و به تعقل بیانجامد از الهام الهی برخوردار شده و هر گاه غیر آن باشد به وسوسه شیطان مبتلا میگردد و منجر به دوری و تأخیر از خیر و خوبی میگردد (خناس)

در عین حال که دچار توجیهات شده و در راه ها و دلایل مخفی به انحراف خود ادامه میدهد (معنی دیگر خناس) برای شکستن محاصر شیطان و خود لازم است:

۱- تفکر فردی را برای دریافت الهام فعال کرد.

۲- تفکر و خرد جمعی را برای فعال شدن تفکر فردی فعال نمود.

۳- ساختار ناس را در حوزه های تفکر خرد جمعی فعال کرد تا بتوان در موقع لزوم هر کار را به متخصص متعهد خود واگذار کرده از وسوسه های شک آلود نجات یافت

۴- ایمنی از شک و پیدا کردن راههایی برای رسیدن به یقین در شئون مختلف زندگی (اجتماعی، اقتصادی،...) با تدابیر فرد و اجتماعی میسر میشود که البته تدابیر اجتماعی تأثیرات بیشتری را بر روی آحاد مردم خواهد گذاشت زیرا افراد در مراحل اولیه رشد خود به بلوغ نرسیده و احتیاج به ربوبیت، مالکیت و الوهیت واحد یگانه را در خود کمتر حس می نمایند و لازم است این نیاز در ساختار جامعه به افراد نابالغ القاء گردد.

آسیب هایی که ما را تهدید می کند همیشه گیرنده های درونی ما آنها را به سمت ما سوق می دهد. گیرنده های درونی اگر به شر تمایل داشته باشند، آسیب ها را به سمت ما می کشند. و اگر به خیر تمایل داشته باشد آنها را از ما دور می کند.

هیچ شری در انسان به وقوع نمی پیوندد مگر با گیرنده ای از نفس خود انسان.

و هیچ شری با عنایت خدا دفع نمی شود مگر با وجود اقتضائی که این اقتضا ممکن است خارج از وجود انسان باشد. رحمت الهی در هر حال شامل بنده است زیرا بسیاری از آسیب ها را نفهمیده از او دفع می کند. ولی از آن طرف اگر شری بخواهد متوجه او شود باید حتما گیرنده درونی داشته باشد.

طهارت باطن، تقوا و کنترل درونی که به نام خشیت است مصون کننده فرد نسبت به شر و برداشتن گیرنده شر از درون آدمی است. و این طهارت و تقوا در تعامل با دیگران در معرض خطر قرار می گیرد، برای مصونیت از آن باید به رب آنان که رب ناس است پناه ببرد.

در مورد وسوسه و الهام و تفاوت این دو می توان نکات زیر را در نظر گرفت:

۱. هیچ باید ونبایدی از جانب انسان نمیتواند جعل شود،بایدها و نبایدها به جعل الهی است.

۲.بایدها ونبایدها از دو سو به انسان نازل می شود. از یکسو از جانب وحی و رسول و از سوی دیگر از جانب عقل که عقل پس از تشخیص با فطرت خویش از باید ونباید الهی مطلع می شود. عقل نمی تواند باید و نباید کند ولی می تواند بفهمد که اینجا محل باید و نباید الهی است.

۳.باید نبایدی که عقل آن را می فهمد هیچ گاه در تعارض با باید و نبایدی که رسول به انسان می رساند قرار نمی گیرد.زیرا هر دو در مسیر فطرت انسان قرار دارند و گیرنده و فرستنده ی هر دو یکی است.

۴.در جای خود بحث شده که عقل و رسول در کار خود عصمت دارند. بنابراین تکلیف و ثواب و عقاب بر آنها مترتب می شود.

۵.انسان ها همگی قادر به تفکر هستند و همگی به نوعی از فکر خود استفاده می کنند ولی عده ای از آنها به عقل خود رجوع می کنند.تا مادمی که انسان نتواند برای امور خود به تشخیص عقلی رجوع کند در معرض القائات درونی و بیرونی است.این القائات که محرک انسان به سمت های مختلف است وسوسه نام دارد.القاء وسوسه با عدم رجوع به عقل و با مواجهه انسان در شرایط مختلف صورت می پذیرد.

۶.اگر انسان پس از مواجهه با حوادث و رخدادها و پدیده ها از تفکر خود بهره گیرد و از تفکر به گزاره های عقلی رجوع کندبه تشخیص حق و باطل،هست و نیست ،زشت و زیبا،خیر وشر می رسد و پس از آنکه هست و نیست قضیه ای برایش روشن شد،از باید ونباید الهی مطلع می گردد.این باید ونباید نیز حالت القایی دارد و به درون او نازل می شود و خود او هم می فهمد.مسیر الهام از راه عقل می گذرد.

۷.ممکن است انسان علاوه بر این الهام که از مسیر عقل می گذرد،از الهام القا شده توسط ملائکه هم بهره مند شود.در این صورت نوعی وحی عام است که انسان هایی با طهارت کافی از آن بهره مند می شوند.در این حالت عقل به نوعی از فعالیت رسیده ولی الزاما مواجهه با پدیده یا حادثه در دریافت این الهام ضروری نیست.در این حالت نفس ملهمه می شود.

۸.نقش ملائکه در الهام نقش غیر قابل انکار است و این الهام گاهی برای فرد ملموس وگاهی غیر ملموس است.در هر حال تقوا و بر و نیکی وسیله ای برای دست یافتن به الهام های الهی است .این دستیابی در برخی روایات به توفیق تعبیر شده است.و ما توغیقی الا بالله علیه توکلت(سوره هود)

چگونه باید از شری مثل ناامیدی پناه برد؟

چرا ناامید شدی؟ یا راه به جایی نبردم. چه کنم چه کنم هایم به پایان نمیرسد. چرا؟ فکر می کنم همه چیز بی فایده است. زندگی، شب و وز، آدم،... مسخره است. نه!

چی شد که این جور شدی؟ از اول همین بود؟ نه، اول خوش خیال بودم، از اول فکر می کردم همه چیز دزست میشه... اما حالا...

این حرف های یک یادم ناامید است، انسان های ناامید گفتمان مشترکی دارند با مختصر تفاوتی... ولی در گفتمان خودشان راه حل پناه بردن را می توان دید. برخی از این راه ها عبارت اند از:

۱. هیچ آدمی از اول ناامید نبوده و به تدریج ناامید شده است.

۲. هیچ آدمی که ناامید است از روی بی نیازی ناامید نشده، بلکه از روی نرسیدن به نیازش ناامید شده است.

۳. همه آدم های ناامید در هنگام ناامیدی به بخشی از ناکامی هایشان توجه دارند. حداقل به همین که ناامیدند توجه دارند.

۴. این طور نیست که ناامید همیشه ناامید باشد بیشتر اوقات فرد با نوسان مواجه می شود.

۵. در مجموع حرف های گفته شده ناامیدی حاصل ناکامی و ناکامی حاصل برآورده نشدن نیازها و آنها منوط به تصور و فهم یک نیاز است. حالا فکر کنید اگر از اساس فرد نیاز خود را اشتباه تشخیص دهد چه اتفاقی می افتد. خیلی بد است، نه! چون تازه برای نرسیدن به نیازی که اصلش حقیقی نبوده ناامید شده. اصلا کسی که دنبال نیاز کاذب است ناامید می شود. و سیر ناامیدی در فهم ناررست از نیاز های خودش است و گرنه وقتی انسان نیاز حقیقی خودش را بفهمد لابد می داند خدا هست و خدا حقیقت هستی است و رسیدن به اسماء و فهم آنها و دریافت علم و پیشرفت روحی کمال است. و اگر به خواسته ای از خواسته های دنیا نرسیده حتما حکمتی هست و یا لابد راهی هست که باید آن را کشف کند و این با تفکر انجام می شود. اصلا این در گیری برای رشد و بالندگی فکر و روح اوست. و او می داند که برای برطرف شدن نیاز واقعی اش که فهم اسماء است، ممکنه محرومیت نه لازمه محرومیت و...

رسیدن به فهم نیاز واقعی و حقیقی و فهم چگونگی برطرف کردن آن ، سیر پناه بردن به رب است. به هر حال علم نوری است که انسان ناامید را از ظلمت ناامیدی اش رها می کند.

پس اولین چیزی که انسان ناامید باید بفهمد فهم نیاز حقیقی و راه برطرف شدن آن است که این مربوط به ربوبیت خداست و سپس از طریق باید و نباید هایی که باید در نظر داشته باشد به حرکت رو می آورد که حرکت انسان ناامید را به امید می رساند و آن گاه برطرف شدن آن نیاز حقیقی را از خدا بخواهد که فهم ربوبیت برایش ممکن شود.

طبیعی است که نیاز حقیقی، بایدها و نبایدها و برطرف شدن نیازها سه مقوله‌ی کاملاً متفاوت و البته در ارتباط باهم است و به همین دلیل است که انسان به ربوبیت و مالکیت و الوهیت محتاج است و برایش این سه اسم منشاء پناه و پناهگاه می‌گردد. در واقع علم به این اسما خود پناهگاه و برطرف شدن نیاز حقیقی است.

نیایش حضرت امام سجاد در پناه جستن به خدا از ناملات و اخلاق ناستوده و کردارهای ناپسندیده

اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَيْجَانِ الْحَرِصِ، وَ سَوْءِ الْغَضَبِ، وَ غَلْبَةِ الْحَسَدِ، وَ ضَعْفِ الصَّبْرِ، وَ قِلَّةِ الْقَنَاعَةِ، وَ شَكَاةِ الْخُلُقِ، وَ إِحْسَابِ الشُّهُوَةِ، وَ مَلَكَةِ الْحَمِيَّةِ وَ مُتَابَعَةِ الْهَوَى، وَ مُخَالَفَةِ الْهُدَى، وَ سِنَةِ الْغَفْلَةِ، وَ تَعَاطِي الْكُلْفَةِ، وَ إِيْثَارِ الْبَاطِلِ عَلَى الْحَقِّ، وَ الْإِصْرَارِ عَلَى الْمَآثِمِ، وَ اسْتِصْغَارِ الْمَعْصِيَةِ، وَ اسْتِكْبَارِ الطَّاعَةِ. وَ مَبَاهَاةِ الْمُكْتَرِينَ، وَ الْإِزْرَاءِ بِالْمُقَلِّينَ، وَ سُوءِ الْوَلَايَةِ لِمَنْ تَحْتَ أَيْدِينَا، وَ تَرْكِ الشُّكْرِ لِمَنْ اصْطَنَعَ الْعَارِفَةَ عِنْدَنَا أَوْ أَنْ نَعُضُدَ ظَالِمًا، أَوْ نَخْذُلَ مَلْهُوفًا، أَوْ نُرُومَ مَا لَيْسَ لَنَا بِحَقٍّ، أَوْ نَقُولَ فِي الْعِلْمِ بغيرِ عِلْمٍ وَ نَعُوذُ بِكَ أَنْ نَنْطَوِيَ عَلَى غَشٍّ أَحَدٍ، وَ أَنْ نُعْجَبَ بِأَعْمَالِنَا، وَ نَمُدَّ فِي آمَالِنَا وَ نَعُوذُ بِكَ مِنْ سُوءِ السَّرِيرَةِ، وَ احْتِقَارِ الصَّغِيرَةِ، وَ أَنْ يَسْتَحْوِذَ عَلَيْنَا الشَّيْطَانُ، أَوْ يَنْكُبَنَا الزَّمَانُ، أَوْ يَتَهَضَّمَنَا السُّلْطَانُ وَ نَعُوذُ بِكَ مِنْ تَنَاوُلِ الْإِسْرَافِ، وَ مِنْ فَقْدَانِ الْكِفَافِ وَ نَعُوذُ بِكَ مِنْ شِمَاتَةِ الْأَعْدَاءِ، وَ مِنْ الْفَقْرِ إِلَى الْكَفَافِ، وَ مِنْ مَعِيشَةٍ فِي شِدَّةٍ، وَ مَيْتَةٍ عَلَى غَيْرِ عُدَّةٍ. وَ نَعُوذُ بِكَ مِنَ الْحَسْرَةِ الْعُظْمَى، وَ الْمُصِيبَةِ الْكُبْرَى، وَ أَشَقَى الشَّقَاءِ، وَ سُوءِ الْمَآبِ، وَ حَرَمَانِ الثَّوَابِ، وَ حُلُولِ الْعِقَابِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ، وَ أَعِزَّنِي مِنْ كُلِّ ذَلِكِ بِرَحْمَتِكَ وَ جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

خدایا، من به تو پناه می‌برم از طغیان حرص، و تندى خشم، و غلبه حسد. و ضعف نیروی صبر، و کمی قناعت، و سوء خلق، و افراط شهوت، و غلبه عصبیت، و پیروی هوس، و مخالف هدایت، و از خواب غفلت، و اقدام بر تکلف، و گزیدن باطل بر حق، و پافشاری بر گناه، و خرد شمردن معصیت، و بزرگ شمردن طاعت، و تفاخر توانگران، و تحقیر نسبت به درویشان، و کوتاهی در حق زبردستان. و ناسپاسی نسبت به کسی که بر ما حقی داشته باشد. و از آنکه به ستمکاری کمک دهیم. یا ستمزدهای را خوار گذاریم. یا آنچه را که حق ما نیست بخواهیم. یا در علم از روی بی‌اطلاعی و بر خلاف عقیده سخنی گوئیم. و پناه می‌بریم به تو از آنکه قصد خیانت با کسی داشته باشیم. و از آنکه در اعمالمان خود پسندی کنیم، و آرزوهای خود را دراز سازیم و پناه می‌بریم به تو از بدی باطن، و کوچک شمردن گناه خرد، و از آنکه شیطان بر ما چیره گردد، یا روزگار ما را واژگون بخت سازد، یا سلطان در بازه ما ستم کند. و پناه می‌بریم به تو از دست آوردن به اسراف، و از نایافتن رزق کفاف و پناه می‌بریم به تو از شماتت دشمنان و احتیاج به همگان، و زیستن در سختی، و مرگ بدون آمادگی، و پناه می‌بریم به تو از عظیمترین حسرت و بزرگترین مصیبت و بدترین بدبختی، که حسرت قیامت و مصیبت در دین و دخول به دوزخ است و از بدی عاقبت، و نومیدی از ثواب و نزول عقاب. خدایا بر محمد و آلش رحمت فرست، و مرا و همه مؤمنین و مؤمنات را از همه این شرور پناه ده، ای مهربان‌ترین مهربانان.